

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

تاریخی

بیژن نیابتی  
۳۱ می ۲۰۱۵

## جنگ جهانی چهارم ، ابزارها و آماجها

۱۵



آرم امپراتوری روتشیلد

### بخش پانزدهم ، سرمایه متمرکز یهود

سال ۱۷۸۹ ما با دو اتفاق بسیار مهم در دو قاره اروپا و امریکا مواجه هستیم که به بسیاری از تحولات آینده سمت و سو می دهند. در این سال تشکیلات فراماسونری جهانی برای اولین بار در طول تاریخ موفق به تصاحب قهرآمیز قدرت سیاسی در دو کشور فرانسه و امریکا می شود. در امریکا "جرج واشینگتن" اولین رئیس جمهور ماسون تاریخ به دنبال پیروزی در جنگهای استقلال علیه استعمار انگلیس برکسی قدرت می نشیند و در فرانسه اولین انقلاب ماسونی تاریخ به نام جمهور مردم به حاکمیت مطلق العنان سلطنت فئودال پایان داده و با اعدام پادشاه و ملکه لرزه بر اندام خاندانهای سلطنتی در اروپا می اندازد. در این مقطع جریان فراماسونری علی رغم اهداف پلید و ضد بشری اش، به دلیل خصلت بورژوائی و ضدیت با "نظم فئودالی" حاکم در سرتاسر اروپا و ارتجاع مذهبی تحت رهبری کلیسای کاتولیک ، به درجائی خصلت ترقیخواهانه دارد. علاوه بر این یک "کانون قدرت" مالی و سیاسی هم به شمار می رود که نزدیکی و عضویت الیت سیاسی ، فرهنگی ، نظامی و اقتصادی جوامع اروپائی در آن، راه ترقی و بالارفتن از نردبان قدرت را بسا هموارتر می کند. به همین دلیل بسیاری از مشاهیر تاریخ معاصر به ویژه در اروپای قرون هجده و نوزده عضو این "کانون قدرت" مخفی ، متمرکز و توطئه گر بوده اند.

چهره های مشترک عضو فراماسونری همچون "ماری ژوزف لافایت" **Marie Joseph de La Fayette** در هر دوی این تحولات سکان رهبری را در دست دارند. تشکیلات مذکور که سازماندهی نوین آن در ۲۴ جون ۱۷۱۷ با اتحاد ۴ لژ موجود در بریتانیا تحت عنوان اولین "لژ بزرگ انگلستان" شکل گرفته است اساساً در راستای منافع بلافصل بریتانیای کبیریه مثابه ابرقدرت وقت عمل می کند. شاخه های این تشکیلات به تدریج در تمامی کشورها و مناطقی که به نحوی از انحاء با منافع دولت فخریه ارتباط دارند گسترش می یابند تا به مثابه خنجر خیانتی در پهلو

منافع ملی فرو رفته و همواره به مثابه ستون پنجم دشمن چه به لحاظ سیاسی و چه در ابعاد فرهنگی عمل نمایند. تشکیلاتی هرمی با سلسله مراتب و مناسبات مخفی و عملکردی توطئه گرانه که در رأس آن خاندان سلطنتی انگلستان و پادشاه یا ملکه وقت قرار دارد.

شعارهای فراماسونری همان شعارهای انقلاب فرانسه هست. آزادی، برابری و برادری. با همان ظاهر زیبا و محتوای فریبکارانه. در شعار، آزادی و برابری برای همه هست زیرا که مخاطبان این شعارها توده های تحت ستم رژیمهای استبدادی و رعایای فئودالها و مخالفان کلیسا هستند که در انقلاب نقشی اگرچه ابزاری اما تعیین کننده دارند. در عمل اما این تنها "برادران" عضو این کانون توطئه گرند که به واقع مشمول شعارهای فوق می باشند. مشابهت شعارها، اهداف و مهمترین همه مخاطبان فراماسونری جهانی در سیصد سال گذشته با شعارها، اهداف و مخاطبان امروزی گلوبالیسم جهانی بسا حیرت انگیز و قابل تأمل است.

در هر دوی این برهه های زمانی، "توده" های مردم یک نقش ابزاری صرف دارند. همان عناصر بی شکل و بی هویتی را که می توان شکل داد، هویت بخشید و به سمت هدف دلخواه هدایت کرد. نه در جهت منافع خود این توده ها که در راستای اهداف و منویات صاحبان قدرت و خداوندگاران زر و زور و تزویر. به همین دلیل هم هست که این "توده" ها مقدس می شوند. نه تنها برای ضدانقلاب که برای انقلابیون نیز! توده ها تا آنجا مقدسند که جهت نداشته باشند، دارای هویت نباشند و پیروی کنند. از آن نقطه ای که این "توده" به هر دلیل شکل می یابد، یعنی دارای نظر می شود و مطالبه حق می کند، معصومیت خود را و بالطبع تقدس خود را نیز از دست می دهد. "طرف" می شود و طرفداری می کند. جهت می گیرد و موضعدار می شود. در یک کلام "شهروند" می شود و درست در این نقطه است که یا تبدیل به دشمن می شود و یا موضوع فریبکاری. در این نقطه است که سرکوب می شود و در این نقطه است که فریب داده می شود. نظامهای ساده به سرکوب عریان رو می آورند و سیستمهای پیچیده به فریب. تفاوت دیکتاتوری و دموکراسی لیبرال در همین جاست!

در اولی "توده ها" باید پیروی کنند وگرنه سرکوب می شوند. در دومی "شهروند" را نباید سرکوب کرد. باید "حق" انتخاب او را به رسمیت شناخت. فقط نباید گذاشت بفهمد که اگر چه "حق" انتخاب دارد اما "امکان" انتخاب اساساً در حیطه قدرت او نیست. نباید بفهمد که این تنها سرمایه است که "دیکته" می کند. این خیلی مهم است. در دیکتاتوری همه می دانند که در بندند و رؤیای آزادی زیباترین رؤیاهاست. در دموکراسی آدمهایی که فکر می کنند آزادند حتی رؤیاهایشان را نیز از دست می دهند. آدمی را که در بند کرده ای مشکل می توانی فریب دهی. اما آدمی را که فکر می کند آزاد است می توان به سادگی فریب داد. کافیتست به او این احساس را منتقل کنی که این خود اوست که در نهایت انتخاب می کند اگر چه همانی را که تو می خواهی!

مهمترین راهکار برای خنثی کردن تهدیداتی که متوجه سیستمهای حکومتی است، کنترول اجتماعی است. پیچیده ترین شکل این کنترول، حاکمیت بر ذهنیت جامعه و توان سمت و سو دادن به خواست آدمهاست. مدیریت جوامع انسانی اعم از یک کشور یا یک شهر یا حتی یک تشکیلات سیاسی نیز! تنها از این طریق میسر می باشد. برای موفقیت در اینکار باید ابتداء آدم ها را شناخت، نقاط ضعف و قوت آنان را ثبت کرد، با امیال و آرزوهایشان آشنا شد و نیازها و رؤیاهایشان را تحلیل کرد. در یک کلام "پروفیل" [نیم رخ- هویت] تک تک آنان را به دست آورد. عجیب است! آیا این همان کاری نیست که امروز "فیس بوک" با آدمها می کند؟ هرچه بیشتر این "شهروند" شناخته شود بهتر می توان اشکال گوناگونی که باید در معرض انتخابش گذاشت، را به دست آورد. با مراجعه به "گوگل" این شماست که دنبال اطلاعات هستید اما آنچه را که در صفحه اول می بینید دیگر انتخاب شما نیست. این دیگر همان اطلاعاتی است که شما

صلاح است بدانید و البته که خود آزادانه ! روی آن کلیک می کنید. چند نفر پیدا می شوند حال و وقتش را داشته باشند که تا صفحات ده و بیست و صد و ... پیش روند !

بهتر از فیس بوک و امثالهم چگونه ممکن بود آدمهایی که فکر می کنند آزادند و فکر می کنند که ناشناخته اند و فکرمی کنند که می توانند انتخاب کنند را متقاعد کرد که بی هیچ فشاری و بی هیچ پرسشی، تمامی گرایشهای سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و حتی جنسی خود را داوطلبانه در معرض دیدگان و در اختیار کلان سرمایه مالی و خداوندگاران قدرت سیاسی و اقتصادی قرار دهند ! چگونه ممکن بود که آنها پروفیل خود را چنین ارزان در معرض استفاده دشمنانشان بگذارند. چگونه ممکن بود که میدان مبارزه سیاسی خود را نیز بی هیچ فشار و تهدیدی از کف خیابان و دنیای واقعی به دنیای مجازی منتقل کنند. این همان آزادی و برابری وعده داده شده در انقلاب ماسونی فرانسه هست که امروز در قالب لیبرال دموکراسی به جامعه بشری عرضه می شود. برابری در "عرضه اطلاعات" به سیستم و آزادی در انتخاب آنچه که سیستم برای تو صلاح می بیند !

\* \* \* \* \*

با این دو اتفاق تاریخی راه رشد و اعتلای "سرمایه متمرکز یهود" نیزبازمی گردد. سرمایه ای که نه تنها به دنبال سود به هر قیمت هست که اهداف و آماجهای مشخص ایدئولوژیک و سیاسی را نیز دنبال می کند. در محور این سرمایه ، امپراتوری عظیم "روتشیلدها" قرار داشته که در کنار "واربورگها" و بعدها "مورگانها" و "راکفلرها" از ستونهای اصلی مافیای مزبور می باشد.

در این مقطع "یهودیت بین المللی" نیز که در همه جای اروپا چه برای حفظ خود و چه با هدف پروار شدن هر چه بیشترش همواره آویزان قدرتهای حاکم بوده است ، خود را به تمام و کمال در اختیار دولت فحیمه و به تبع آن تشکیلات فراماسونری جهانی قرار می دهد. بدین ترتیب مافیای یهود ، هم در جهت منافع بریتانیا عمل می کند و هم به مثابه بخشی از ساختار قدرت جهانی فضای پروار شدن هر چه بیشتر می یابد. هدف ، حاکمیت بر شریانهای مالی و تجاری در اروپا و به تبع آن حاکمیت سیاسی و اقتصادی در قاره قدیم است. برای مافیای یهود ، فراماسونری در این شرایط بهترین "ظرف تشکیلاتی" و بانک و بازار بورس و سهام ، شایسته ترین "اهرم فشار" سیاسی و اقتصادی و "رسانه" مناسبترین "ابزار هدایت" فرهنگی و مداخله در تغییر ذهنیت اجتماعی می باشد. کمتر از یک سده زمان لازم است که هدف مذکور محقق گردد.

کلان سرمایه مالی در طول قرن نهم میلادی با یک رشد صعودی در پهنه مالی صدرنشین می گردد تا آنجا که با گذشت کمتر از یک قرن از انقلاب ماسونی در فرانسه ، اکثریت قریب به اتفاق بانکهای مرکزی قدرتهای اروپایی به تدریج در کف با کفایت سرمایه متمرکز یهود و پسران و نوادگان "مایر آمشل باور" که بعداً نام خود را به "مایر آمشل روتشیلد" ***Mayer Amschel Rothschild*** تغییر می دهد قرار می گیرند. انقلاب فرانسه زمینه ساز تولد خاندانی می گردد که قرار است پول را جایگزین خدا و طلا را به جای آرمان و مناسبات کالائی را به جای ارزشهای انسانی بر تارک دنیای سرمایه داری نشانند. اشرافیت اروپا با تولد این خاندان بعد جدیدی به خود می گیرد.

با این خاندان یک آریستوکراسی جدید یعنی آریستوکراسی مالی متولد می شود و با خود نسلی از پارازیتهای پولمدار را به ارمغان می آورد که قرار است در سده های آینده به مکیدن خون جوامع بشری اشتغال یابند ، جنگهای جهانی را کلید زده و تأمین مالی کنند ، بحرانهای عظیم مالی و اقتصادی را به وجود آورند ، مافیای فحشاء و قاچاق سلاح و مواد مخدر را مدیریت کنند و در یک کلام بر گرده نود درصد از انسانیت امروز سواری بگیرند. همه اینها را نیز به نام انسانیت و حقوق انسانها، به نام آزادی و شأن انسانها و به نام رفاه و خواست انسانها به ثبت رساند. با یقه ها و دستکشهای تمیز و سپید و دستهای لطیف !

آری ! به نام انسان علیه انسان، به نام آزادی علیه آزادی و به نام جامعه باز، مستقرکننده ردیلانه ترین و درعین حال پیچیده ترین شکل دیکتاتوری نامرئی و کنترل اجتماعی، دیکتاتوری پنهان سرمایه. آنچه که بعدها برآن "دمکراسی لیبرال" نام نهاده می شود و خیل عظیمی از روشنفکران و سیاسیکاران را به دنبال خود روان می سازد. گفتیم که با انقلاب فرانسه تاریخ فئودالیتة در اروپا ورق می خورد و کمر نظم قدیم ضربه سختی می بیند. بورژوازی تجاری دست بالا را یافته و به دنبال خود بورژوازی مالی و بانکها و به تبع آن فراماسونری جهانی و به طریق اولی کلان سرمایه یهود را وارد معادلات جهانی می کند. همینطور اشاره بدین داشتیم که انقلاب فرانسه زمینه های شکل گیری یک قدرت مالی جدید را در اروپای قرن نهم میلادی فراهم می کند. قدرتی که از این پس بر بسیاری از تحولات جهانی مهر خود را خواهد زد. امپراتوری روتشیلدها. بدون تولد خاندان سلطنت مالی روتشیلد در این مقطع زمانی بلاشک کلان سرمایه مالی به طور عام و سرمایه یهود به طور خاص از جایگاه ویژه امروزی برخوردار نمی بودند.

بدون تولد این خاندان، تولد ایدئولوژی نژادپرستانه صهیونیسم و روند شکل گیری رژیم جعلی اسرائیل نیز بی تردید آنچنان که صورت پذیرفت، نمی بود. همینطور بدون حمایت مستمر مالی و اعمال نفوذ این خاندان در راستای غصب حاکمیت مردم فلسطین بر سرزمین خود، جغرافیای سیاسی خاورمیانه نیز آنی نبود که اینک هست. بد نیست که اندکی به بنیانگذاران و مهره های کلیدی این خاندان و شیوه های قدرتگیری شان بپردازیم.

#### مایر آمشل باور (روتشیلد)



#### Mayer Amschel Rothschild - ۱۷۴۴ - ۱۸۱۲

مایر آمشل باور که بعدها نام "روتشیلد" را برمی گزیند، بنیانگذار خاندانی است که در طول قرن نهم میلادی به بزرگترین قدرت مالی اروپا تبدیل شده و این قدرت عظیم را در راستای تحقق اهداف سیاسی و ایدئولوژیک با دو هدف ویژه یعنی استقرار "دولت یهود" با ایدئولوژی راسیستی صهیونیسم در کوتاه مدت و تحقق "حکومت واحد جهانی" در درازمدت، به گونه ای متمرکز و سازمانیافته به کار می اندازد. به عبارت دیگر تفاوت بنیادی میان این ستون اصلی سرمایه یهود با دیگر بخشهای آن در همین نقطه بارز می گردد. یعنی در شرایطی که سرمایه به طور عام و سرمایه یهود به طور خاص تنها و تنها به دنبال سود بیشتر می باشد، "سرمایه متمرکز یهود" با محوریت امپراتوری روتشیلد، سازمانیافته و به طور مستمر به دنبال اهداف مشخص ایدئولوژیک - سیاسی و تصاحب و تمرکز قدرت در کادر یک حکومت واحد جهانی بوده است.

نام این خاندان در زبان انگلیسی "روتشیلد" تلفظ می شود اما با توجه به ریشه المانی نام مذکور که به معنای "سپرسرخ" است، استفاده از تلفظ المانی "روتشیلد" ارجحیت دارد. "شیلد" علاوه بر این در زبان المانی معنی تابلو را هم دارد. در گتوی یهودیان فرانکفورت که به "کوچه یهودی" معروف و محل زندگی اجدادی مایر آمشل بود خانه ها شماره نداشتند و به جای آن از شغل صاحبان خانه ها و یا رنگهای مختلف برای شناسائی استفاده می شده است. در جاهای دیگر مناطق المانی نشین هم یهودیان متمولی که مورد حمایت فئودالهای محلی بودند برای حفاظت از تعرض

رعایا نیز چنین سپهرائی درمقابل خانه های خود داشتند که نشان از تحت الحمایه بودنشان داشت. تابلوی جلوی خانه پدری مایر در کوچه یهودیان فرانکفورت، رنگ سرخ داشته و به خانه سرخ معروف بود. به همین دلیل هم به هنگام تغییر نام، این اصطلاح توسط مایر آمشل برگزیده می گردد.

پدر مایر، آمشل موسی، یک صراف معمولی است که به خرید و فروش اشیاء نیز اشتغال دارد. خود مایر اما سالهای نوجوانی اش را در ارتباط با خانواده یهودی "اپنهایم" **Oppenheim** که سنتاً از "تاجران درباری" در مناطق المانی نشین بوده اند می گذراند و در این سالها با این شغل پردرآمد آشنا می گردد. شغلی که بعدها به مهمترین ابزار انباشت سرمایه در خانواده او تبدیل می گردد. کار این "تاجران درباری" که عمدتاً هم یهودی بودند، تأمین نیاز دربارهای محلی در رابطه با سکه های باستانی و اجناس لوکس و غیره بوده است. ضمن این که بعضاً به وظایفی همچون مدیریت اموال و یا دادن وام در جهت تأمین نیازهای مالی درباریان و خلاصه هر چه که با پول و طلا اندک رابطه ای داشته، نیز اشتغال داشته اند.

مایر تا سن بیست سالگی در شرکت تحت مدیریت "ولف یاکوب اپنهایم" **Wolf Jakob Oppenheim** در هانوفر به کار و آموزش مشغول است و سپس به دنبال فراگیری آموزشهای لازم در ۱۷۶۴ به فرانکفورت برمی گردد. شش سال بعد با یک ازدواج منطقی! در ۱۷۷۰ تشکیل خانواده می دهد. "گوتله شناپر" **Gutle Schnapper** که دختر تریک "تاجر دربار" ساکسونی است، با خود یک قلم ۲۴۰۰ گولدن که در آن زمان مبلغ قابل توجهی بوده است را وارد معامله! زناشویی می کند. تلاش مایر در این مقطع کسب عنوان تاجر دربار همچون پدرزنش می باشد. مهمترین ویژگی این شغل جدا از درآمدهای سرشار آن، فراهم آوردن امکان برقراری ارتباط با طبقه اشراف و فنودالهای کوچک و بزرگ است. ارزش این ارتباطات بعضاً با ارزشتر از پول و طلا می توانست باشد.

ارتباط و آشنائی با یک کلکسیونر بزرگ سکه در آن زمان به نام ژنرال استورف یکی از همین نوع ارتباطات طلائی است. مایر به برکت آشنائی با جنرال استورف در ارتباط با دربار "ویلهم اول" حاکم "هسن و کسل" قرار می گیرد. صعود خاندان روتشیلد به میزان زیادی مدیون این ارتباط و به کار انداختن اموال و امکانات ویلهم در سالهای پیش روست. ارتباط طلائی بعدی او با مشاور مالی و مدیر اموال و املاک ویلهم یعنی "کارل فریدریش بویدروس" **Carl Friedrich Buderus** می باشد. بویدروس نقش مهمی در ورود مایر به دربار ویلهم و اعطای مقام تاجر درباریه او برعهده دارد. مهمتر از همه تبدیل شدن مایر به یگانه بانکدار طرف حساب دربار و از میدان بدر کردن بانکداران قبلی به میزان زیادی محصول کار بویدروس هست. بخش بزرگی از ثروت ویلهم از طریق فروش سرباز به ارتش انگلستان از میان رعایای هسن به دست آمده که از زمان پدرش فریدریک رسم بوده است و از این طریق دوک نشین هسن را در این سالها به یکی از ثروتمندترین دربارهای مناطق المانی زبان تبدیل کرده است. این سربازان در جنگهای استقلال امریکا به عنوان مزدور برای ارتش بریتانیا می جنگیدند. یکی از کارهای مایر در سالهای آتیه، واسطه گری فروش این رعایا به دولت فخمیه با همکاری پسر سومش ناتان مایر در انگلستان است که منبع درآمد خوبی برای روتشیلدها در آغاز کارشان است.

تهاجم نظامی ناپلئون بوناپارت به مناطق المانی زبان برای مایر آمشل یک مانده الهی است. جنگ و بحران همواره از منابع اصلی درآمد این خاندان در دهه ها و سده های پیش رو خواهد بود. مهم این است که اعضای خانواده راههای تبدیل تهدید جنگ و ویرانی به فرصت کسب درآمد و سودآوری را یاد گرفته باشند!

به دنبال اشغال مناطق المانی نشین از جمله هسن و کسل توسط ارتش فرانسه در ۱۸۰۵، ویلهم ابتداء به شلیسوگ (بخشی از خاک آنروز دنمارک و یکی از ایالات امروز المان) و بعد به پراگ که در آن زمان تحت حاکمیت امپراتوری هابسبورگها در اتریش - هنگری است، می گریزد. در غیاب او بویدروس موفق می شود که بخش بزرگی از پولهای

ویلهم را از خطر مصادره توسط نیروهای اشغالگر حفظ کند و بدینترتیب مدیریت اموال پرنس فراری را به تمام و کمال از آن خود نماید. به دنبال آن ، بودروس دوست قدیمش مایر را از سال ۱۸۰۷ به بعد به عنوان یگانه بانکدار طرف حساب انتخاب می کند. سود حاصله از به کار انداختن اموال بی حد و حساب به جای مانده از ویلهم توسط مایر آمشل و انتقال بخش منقول آن به شلسویگ و پراگ ، یک قلم از درآمدهای مایر آمشل در این سالهاست . اما بزرگترین بخش درآمد این خاندان در طول سالهایی که جنگهای ناپلئونی جریان دارد و خود مایر آمشل در قید حیات است ، حاصل به کار انداختن سود اوراق قرضه حکومت بریتانیا هست که بخش بزرگی از آن در اختیار ویلهم قرار دارد. این سود فقط در خود لندن قابل دریافت است. امکان خروج این پول از انگلیس به دلیل وجود محاصره خاک بریتانیا از طرف نیروی دریائی فرانسه مبتنی بر فرمان تحریم صادره توسط ناپلئون در نومبر ۱۸۰۶ در برلین وجود ندارد. به این مطلب در سطور آینده و در بررسی زندگی پسرش ناتان بیشتر خواهیم پرداخت.

در این سالها مایر با فرستادن پنج پسر خود به نقاط کلیدی قاره اروپا اقدام به ایجاد یک شبکه مالی قدرتمند نموده که از طریق یک شبکه ارتباطی کارآمد در ارتباط با یک دیگر و به صورت هماهنگ عمل می کنند. یعنی در سال ۱۸۱۲ که جناب مایر می میرد، ما با پنج شعبه از بانک روتشیلد در پنج نقطه کلیدی در اروپا روبه روهستیم که توسط پنج پسر مایر آمشل اداره می شوند.

- "آمشل مایر روتشیلد" ***Amschel Mayer Rothschild*** بزرگترین پسر او که در مناطق المانی فعالیت دارد ، چانشین پدر است و شاخه مرکزی در فرانکفورت را می چرخاند.

- "سالامون مایر روتشیلد" ***Salomon Mayer Rothschild*** فرزند بعدی که به امپراتوری اتریش - هنگری فرستاده شده است، شاخه وین را در دست دارد و ظاهراً در رکاب امپراتوری هابسبورگها خدمت می کند.

- "ناتان مایر روتشیلد" ***Nathan Mayer Rothschild*** سومین فرزندی است که در خدمت دولت فخریه رکاب می کشد و شاخه پر اهمیت لندن را اداره می کند. ارتقاء خاندان روتشیلد به مرتبه یک امپراتوری مالی در اروپای قرن نوزدهم بیش از هر کس مدیون این یکی هست.

- "کارل مایر فون روتشیلد" ***Carl Mayer von Rothschild*** پسر چهارمیست که مسؤولیت جنوب اروپا و مناطق ایتالیائی نشین را بر عهده دارد و شاخه ناپل را در دست دارد. نام او پیش از تغییر "کالمان" بوده است.

- "یاکوب مایر روتشیلد" کوچکترین پسر خاندان است که در فرانسه انقلاب زده مستقر بوده و به رتق و فتق شاخه پاریس اشتغال دارد. او بعدها نامش را به "جیمز روتشیلد" ***James de Rothschild*** تغییر می دهد.



جیمز روتشیلد



کالمان روتشیلد



ناتان مایر روتشیلد



سالامون مایر روتشیلد



آمشل مایر روتشیلد

باید توجه داشت که در این سالهای مورد بحث که تمامی اروپا درگیر جنگهای دوران ناپلئون بوناپارت بوده و خاندانهای سلطنتی قاره قدیم همگی علیه فرانسه انقلاب زده بسیج گردیده اند، تداوم جنگ بدون یک پشتوانه مالی مستمر و تنها با اتکاء به مالیات کمرشکنی که از رعایای اروپا اخذی می شود امکان پذیر نمی توانسته باشد. لازم به گمانه زنی نیست که یکی از بزرگترین تأمین کنندگان مالی این جنگها همین شاخه های بانک روتشیلد می باشد. همچون تمامی جنگهای دیگر تاریخ معاصر جهان که اولین تأمین کننده مالی و بزرگترین سود برنده آن همین سرمایه جنایتکار بوده است. به

عبارت بهتر در شرایطی که ارتشهای اروپا به سلاخی یک دیگر مشغولند، بخشی از سرمایه‌خاندان روتشیلد به تأمین مالی ارتش ناپلئون مشغول است و بخش دیگر آن همزمان در سمت دشمنان بوناپارت، تأمین هزینه جنگ علیه فرانسه را برعهده دارد. خرید و فروش اوراق قرضه دولتی، نقل و انتقال اموال و سرمایه‌های دوک‌ها و پرنس‌های مناطق اشغال شده به جاهای امن، حتی انتقال پول از یک کشور به کشور دشمن نیز البته با بهره‌های هنگفت تنها از همین طریق امکان پذیر است.

سودهای نجومی که یک قلم با انتقال سهام دولتی و تأمین اونیفورمهای ارتشهای اروپا و دادن وام‌های پر منفعت به دولت‌های درگیر به دست آمده اند با پایان جنگ نیز با همان شدت و حدت ادامه می‌یابند. در حالی که طرف شکست خورده برای تأمین خسارتهای وارده برفاتحان جنگ دستش جلوی "جیمز روتشیلد" دراز است، برادران دیگر پروژه‌های رنگارنگ بازسازی، تأمین مالی دولت‌ها و تجارتخانه‌های بزرگ را در سرزمینهای ویران برعهده دارند. بیشترین سود این خاندان البته حاصل سود حاصله از استفاده از اموال دوک‌ها و پرنس‌های فراری در مناطق اشغالی توسط ارتش ناپلئون و به کار انداختن سود اوراق قرضه آنان در لندن می‌باشد.

در سپتامبر ۱۸۱۲ مایر در سن ۶۸ سالگی می‌میرد. دوسال پیش از مرگ، پنج پسر خود را به عنوان شرکای هم‌تراز با حقوق برابر وارد جایگاه ریاست خاندان کرده و نام شرکت را نیز برای اطلاع دیگران به "مایر آمشل روتشیلد و پسران" تغییر می‌دهد. وصیتنامه او پنج بند مهم دارد که اشاره به تک‌تک آنها برای شناخت هرچه بیشتر این شجره خبیثه ضرورت دارد. خصلت ارتجاعی، مردسالار و زن ستیز اندیشه یهود و ماهیت توطنه‌گرانه فعالیت‌های آتی خاندان را می‌توان در تمامی بندهای پنجگانه به وضوح مشاهده کرد.

- شرکت باید یکبارگی خود را همواره حفظ کند.

- تمامی پست‌های کلیدی و رهبری کننده باید در میان مردان خاندان بماند.

- تنها مردهای خاندان اجازه انجام معاملات دارند.

- اولین فرزند ذکور بزرگترین پسر خانواده موضع رهبری را در صورت عدم مخالفت اکثریت اشغال می‌کند.

- از هرگونه ثبت حقوقی اموال و دارائی‌های خاندان و افشای عمومی آن باید اکیداً احتراز گردد.

با یک نقل قول مشهور و در عین حال کوتاه از مایر آمشل باور که به خودی خود بیانگر همه چیز در رابطه با اهداف و عملکرد این خانواده می‌باشد، بحث مربوط به بنیانگذار امپراتوری مالی روتشیلدها را می‌بندم.

**کنترل ارز یک ملت را به من بسپارید، دیگر مهم نیست که قانونگذاری با کیست!**

### ناتان مایر روتشیلد

مایر آمشل در ۱۷۹۹، ناتان مایر را به منچستر در انگلستان می‌فرستد. وظیفه او تا سال ۱۸۱۱ خرید منسوجات انگلیسی و فرستادن آن به مناطق المانی نشین است. در اینسال ناتان مایر وارد فعالیت‌های بانکی می‌شود. یک سال پیش از این تاریخ آمشل مایر سازماندهی فعالیت‌های مالی خود را تغییر داده و با وارد کردن پنج پسرش به مواضع تصمیم‌گیرنده به عنوان شرکای هم‌تراز خود، حیطة این فعالیتها را در کل اروپا گسترش می‌دهد. دلیل وارد کردن ناتان به فعالیت‌های بانکی این بود که بخش بزرگی از سرمایه ویلهم را اوراق قرضه حکومتی انگلستان تشکیل می‌داد. در این دوران کل انگلستان در محاصره کامل دریائی توسط ناپلئون قرار دارد که در فاصله ۱۸۰۶ تا ۱۸۱۴ جریان می‌یابد. سود حاصله از این اوراق دولتی تنها در لندن قابل پرداخت می‌باشد. ناتان مأموریت می‌یابد که در طول سالهای جنگ و محاصره این سود سرشار را در خود انگلستان به کار اندازد.



درآمد هنگفت دیگر ناتان در رابطه با قرارداد ویژه ایست که با ارتش انگلیس می بندد. داستان از این قرار است که اگرچه دولت بریتانیا از طریق فروش اوراق قرضه حکومتی با مشکل مالی روبه رو نیست اما پرداخت حقوق نیروهای ارتش در کشورهایی که بریتانیا حضور نظامی دارد با واحد پول خود انگلستان میسر نیست. چرا که این ارز در کشورهای دیگر فی المثل در پرتگال پذیرفته نمی شود. به همین دلیل بریتانیا مجبور می شود که پرداختهایش را با سکه های طلا انجام دهد. تهیه این حجم از سکه های طلا برای ارتش سلطنتی و پرداخت حقوق سربازان در مناطقی که حضور دارند را ناتان و شرکاء برعهده می گیرند. تهیه سکه ها و انتقال آن به نیروهای تحت فرماندهی جنرال ولینگتون در خارج به ویژه در پرتگال ، سود سرشاری را عاید آنان می کند که یک قلم به تخمین "جان چارلز هرریس" ***John Charles Herries*** سررشته دار ارتش بریتانیا که ناتان را برای اینکار استخدام کرده است، چیزی نزدیک به ۱۳ میلیون فرانک می شود.

اما مهمترین درآمد ناتان مایر مربوط به سال ۱۸۱۵ می باشد. در روز اول مارچ این سال ناپلئون بوناپارت که در جزیره آلب در تبعید به سر می برد، موفق به فرار و بازگشت به پاریس می شود. روتشیلدها که دوباره بوی پول به مشامشان رسیده به تصور آن که دوباره جنگ در اروپا برای مدتی طولانی آغاز شده است به صرافت بهره برداری دوباره از جنگ می افتند. نزدیک به سه هفته بعد از بازگشت دوباره بوناپارت در ۲۰ مارچ ۱۸۱۵، روتشیلدها به منظور تأمین هزینه ارتش بریتانیا دست به خرید گسترده طلا در همه جا می زنند. این یک اشتباه محاسبه بزرگیست که می توانست با پایان زودرس جنگ و روی دست ماندن طلاهای تهیه شده زیانهای مالی عظیمی را روی دست آنان بگذارد.

ناتان مایر که با متوقف شدن پیشرویهای ناپلئون متوجه خطر شده است تصمیم به تعویض طلاهای تهیه شده با اوراق قرضه دولت فخمیه می گیرد. در این مقطع که انگلستان هنوز در موقعیت برتر قرار ندارد ، بهای اوراق حکومتی مزبور پائین است. ناتان اقدام به خرید گسترده این اوراق ارزان کرده و بهای آن را نیز با طلاهای روی دست مانده می پردازد. در سطور آینده مفصلتر به این مسأله خواهیم پرداخت. عین این داستان در سالهای بعد تا همین امروز و به ویژه در شعبده بازی ۱۱ سپتمبر ۲۰۰۱ در رابطه با خرید و فروشهای میلیاردی سهام پیش و پس از اتفاقاتی از این دست رخ می دهد و سودهای نجومی را در ظرف مدت بسیار کوتاهی نصیب کلان سرمایه مالی می کند. برای موفقیت در چنین معاملاتی در بازار سهام دو راه بیشتر متصور نیست. یا باید که پیشاپیش از اینگونه تغییر و تحولات اطلاع داشت و یا خود رأساً در طراحی آن شرکت داشت. یعنی یا اطلاعات و یا شراکت مستقیم یا غیرمستقیم. در تمامی اتفاقاتی که به دنبال عروج کلان سرمایه مالی به طور عام و مافیای یهود و سرمایه متمرکز آن ، اعم از جنگهای جهانی و منطقه ئی و یا بحرانهای عظیم اقتصادی همچون بحران مالی سال ۱۹۲۹ و غیره که بعداً بدانها اشاره خواهیم کرد، می توان این روند را به وضوح مشاهده کرد.

نبرد واترلو یکی از همین سنخ رخدادهای تاریخی است. رویارویی اروپا با امپراتور دوباره به قدرت بازگشته فرانسه در واترلو تعیین تکلیف می گردد. واترلو برای آینده ناتان نیز نقشی حیاتی دارد. دخالت او در روند جنگ و کمک به پیروزی نیروهای تحت امر جنرال ولینگتون ، راه آینده را برای گسترش نفوذ و قدرت روتشیلدها تضمین می کند. ناتان از دو طریق می کوشد در روند تحولات آتی مداخله کند. پیش از این نبرد به دلیل پیشرفتهای اولیه ارتش فرانسه و اعتقاد عمومی به طولانی شدن روند جنگها، بهای اوراق حکومتی بریتانیا پائین است. ناتان که به برکت شبکه ارتباطی گسترده ای که روتشیلدها در سراسر اروپا تعبیه کرده اند، پیش از دولت انگلیس از نتیجه نبرد آگاه شده است، دست به فروش اوراقی را که در دست دارد، می زند.



اینکار باعث ناامنی و ترس در بازار بورس شده و بقیه نیز به سرعت دست به فروش اوراق قرضه حکومتی می زنند. با این حیل بهای اوراق مذکور به پائینترین سطح ممکن می رسد. در این نقطه ناتان مایر اقدام به خرید گسترده تمامی اوراق موجود می کند. نتیجه معلوم است پیروزی ائتلاف تحت رهبری بریتانیا بهای این سهام را به یکباره افزایش می دهد. عدم عرضه اوراق قرضه توسط دولت به دلیل پایان جنگ و بی نیازی حکومت انگلیس باعث افزایش تقاضا و به تبع آن گرانتر شدن هرچه بیشتر اوراق مزبور که حالا بخش اعظم آن در اختیار ناتان مایر است، می گردد. دوسال بعد از واترلو که ناتان تصمیم به فروش این اوراق می گیرد ، بهای آن یک افزایش چهل درصدی را نشان می دهد. "نیل فرگوسن" *Niall Ferguson* مؤرخ انگلیسی و کارشناس مسائل مربوط به خاندان مذکور، سود روتشیلدها در این معامله را به پول امروزی یک قلم ششصد میلیون پوند انگلستان تخمین زده است. در رابطه با نبرد واترلو مانند تمامی موارد مشابه، تنها داشتن اطلاعات درباره قدرت و امکانات طرفین و یا تخمین زدن نتیجه نبرد کافی نبوده است. مداخله در جریان جنگ نیز در صورت امکان ضروری است. در همه جا گفته می شود که یکی از جنرالهای ارتش ناپلئون به بهای هنگفتی توسط ناتان خریداری شده است. به این مطلب در ادبیات قرن نوزدهم به ویژه در آثار نویسنده بزرگ فرانسوی "اونوره دو بالزاک" *Honoré de Balzac* بسیار اشاره شده است. جدای صحت و سقم این داستان اما آنچه مهم است سودی سرشاریست که حاصل تعویض طلاهای روی دست مانده با اوراق قرضه حکومت بریتانیاست که با پیروزی نبرد واترلو و پایان کار ناپلئون نصیب ناتان مایر می شود.

از این نقطه به بعد امپراتوری نوینی شکل می گیرد که به مانند اختاپوسی کریه ، تمامی اروپای قرن نوزدهم را در میان دستها و پاهای دراز خود اسیر می کند و به مثابه دولتی پنهان، مقدرات ملت‌های قاره قدیم را رقم می زند. اینجا نقطه تولد یک امپراتوری مالی است که قرار است اندک اندک اهرم قدرت مالی انگل صفت را جایگزین قدرت نظامی و اقتصادی کند. تا آنجا که در مارچ ۱۸۴۱ "هاینریش هاینه" *Heinrich Heine* شاعر و نویسنده بزرگ قرن نوزدهم المانی در وصف این اوضاع چنین می نویسد:

امروز، پول خدای زمانه ما و روتشیلد پیامبر آن است.

یک سده بعد این پیامبر کاذب ، بینه و آیت خود را در معرض دید جهانیان می گذارد. صهیونیزم جهانی به مثابه فرزند خلف روتشیلدها متولد می شود.

پایان بخش پانزدهم ، ششم خرداد [جوزا] ۱۳۹۴